

نقش آشنایی با تاریخ در ارزیابی حدیث

علی اکبر کلاتری *

چکیده: آشنایی با طبقات راویان و آگاهی از عصر و زمانی که ایشان در آن می زیسته‌اند و به طور کلی، وقوف بر هرگونه قراین و شواهد تاریخی مرتبط به آنان، تاثیر بسزایی در ارزیابی احادیث و چگونگی نقد و بررسی آنها دارد و می‌توان بدین وسیله، به آگاهی از وجود ارسال و تدلیس در اسناد آنها و نیز تمییز راویان مورد وثوق از غیر آنان و همچنین فواید دیگر نایل آمد.

کلید واژه‌ها: حدیث / تاریخ / نقد / راویان.

مقدمه

شیوه رایج و روند معمول در ارزیابی سند یا متن احادیث آن است که به اقوال دانشمندان رجال یا گفته‌های محدثان در این زمینه، بسنده می‌شود و با اعتماد بر آنها، به جرح و تعدیل راویان و تحلیل و بررسی متن احادیث اقدام می‌گردد. اما گاه در این عرصه، به قواعد و نشانه‌هایی استناد می‌شود که اطمینان‌آور نیست و نمی‌توان رهاورد تکیه بر آنها را چیزی جز ظن و گمان دانست.

*. استادیار دانشگاه شیراز.



برای مثال، برخی وجود غلطهای ادبی یا مبالغه و تأکید فراوان بر امور استجابی در متن روایات را نشانه ساختگی بودن آنها دانسته‌اند. (نک: مدیر شانه‌چی، درایة الحدیث، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ همو، علم الحدیث، ص ۱۴۷) و حال آنکه برخی راویان، به سبب ناتوانی در نقل الفاظ احادیث، آنها را نقل به معنا کرده‌اند؛ همچنان که ممکن است حکمت و اسرار پاره‌ای از مستحبات، بر ما روشن نباشد.

اما می‌توان با تکیه بر قرائن و امارات زمانی و با آگاهی از تاریخ حیات راویان و آشنایی با مقطع و طبقه‌ای که راوی در آن می‌زیسته، به نکات دیگر رسید و برای مثال، به مرسل یا مجهول بودن حدیث یا وجود تدلیس و خلط در آن پی برد.

به نظر می‌رسد که نخستین عالم شیعی که به اهمیت این امر پی برد و در راستای آن، اقدام نمود، شیخ محمد علی اردبیلی (م ۱۱۰۱ق) از معاصران علامه مجلسی است که در کتاب رجالی خود، موسوم به جامع الرواة به بررسی عصر و طبقه بسیاری از راویان و معرفی اساتید و شاگردان آنها پرداخت. (نک: سبحانی، کلیات فی علم الرجال، ص ۱۴۲)

پس از وی، می‌توان از مرحوم سید علی اصغر جابلقی (م ۱۳۱۲ق) نام برد که با تألیف کتاب طرائف المقال فی معرفة طبقات الرواة، به طبقه‌بندی مشایخ حدیث، از زمان خود تا عصر پیامبر ﷺ همت گماشت.

پس از او، باید از آیت الله بروجردی (م ۱۳۸۰ق) یاد کرد که با تألیف سه اثر نفیس مرتب‌آسانید الکافی، مرتب‌آسانید التهذیب و طبقات الرجال، گامهای بزرگی در این زمینه برداشت. این مقاله بر آن است با ارائه نمونه‌های ملموس، به تبیین مهم‌ترین آثار و فواید آشنایی با تاریخ در نقد و ارزیابی حدیث بپردازد.

۱. شناخت احادیث مجعول

چنان‌که اشاره گردید، از راههای پی بردن به ساختگی بودن حدیث، توجه به قرائن و شواهد تاریخی است. نمونه‌های زیر از این قبیل است:

۱. بسیاری از محدثان اهل سنت، روایت کرده‌اند که ابوسفیان، هنگامی که اسلام آورد، سه خواهش از رسول خدا ﷺ نمود: نخست ازدواج آن حضرت با دخترش ام حبیبیه، دوم، قرار گرفتن پسرش معاویه جزو نویسندگان وحی، و سوم: دادن سرکردگی یکی از سپاهیان اسلام به او؛ و حضرت پیامبر ﷺ با هر سه درخواست وی موافقت نمود. (نیشابوری، ج ۷، ص ۱۷۱؛ بیهقی، ج ۷، ص ۱۴۰؛ ابن حبان، ج ۱۶، ص ۱۹۰. نیز نک: ابن ابی عاصم، ج ۵، ص ۴۱۹)

نقد

به گفته بسیاری، رسول خدا ﷺ، ام حبیبیه را هنگامی که در حبشه بود، تزویج نمود و ابوسفیان، در عام الفتح، یعنی سال هشتم هجری، اسلام آورد و بین این دو واقعه، چندین سال فاصله است. (نک: نووی، ج ۱۶، ص ۶۳؛ بیهقی، ج ۷، ص ۱۴۰؛ ابوری، ص ۲۲۶) و اینکه فرماندهی سپاهی از سپاهیان اسلام به ابوسفیان واگذار شده باشد، از سوی هیچ مورّخی نقل نشده است.

۲. صاحب سیر اعلام النبلاء، در نقد روایاتی که بر اساس مضمون آنها، سلمان فارسی، از معمرین بوده و بیش از سیصد سال عمر نموده است، می‌نویسد: او، آن‌گاه که از وطنش به حجاز آمد، حدود چهل سال سن داشته است؛ از سوی دیگر، براساس روایتی [معتبر] او و عبدالله بن سلام، با هم قرار می‌گذارند که هر یک از آن دو که زودتر وفات نمود، به خواب دیگری بیاید و از آنچه پس از مرگ دیده است، خبر دهد و سلمان، چند سال پیش از عبدالله به دیار باقی شتافت. (ذمبی، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۵۷). و دوران حیات عبدالله بن سلام، از قرن اول هجری فراتر نرفته است.

۳. صاحب کتاب الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ (عاملی، ج ۲، ص ۱۳۳) حدیثی را که براساس آن، امام مجتبی علیه السلام از دایی خود هندبن ابی هاله درباره اوصاف پیامبر اکرم ﷺ پرسیده، مردود می‌داند و می‌نویسد: معلوم نیست ابن ابی هاله کیست؟ آیا او نیز از پسران خدیجه است؟ اگر پاسخ مثبت است، پس چرا تاریخ از او نامی به

میان نیاورده؟ و اگر او، فرزند ابی هاله و از همسر دیگر وی غیر از خدیجه است، چرا از او نیز در تاریخ، ذکری به میان نیامده؟

۴. ابن جوزی، با سند خود از ثوربن یزید، از امّ درداء از ابودرداء نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «من مات و هو يقول: القرآن مخلوق، لقي الله يوم القيامة و وجهه إلى قفاه.»

ابن جوزی به عنوان شاهد مجعول بودن این حدیث می‌نویسد: ثور بن یزید [در برهه‌ای دورتر زندگی می‌کرده] و امّ درداء را درک نکرده است. (ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۰۹) همان‌گونه که از این سخن استفاده می‌شود، پی بردن به مرسل بودن حدیث، از قرائنی است که به شناخت احادیث مجعول کمک می‌کند. نخستین نمونه که در قسمت دوم مقاله، یادآور می‌شویم از همین قبیل است.

۲. شناخت ارسال

«مرسل»، حدیثی است که شخصی که خود، حدیث را از پیامبر ﷺ یا امام ائمه علیهم السلام شنیده، بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کند. به دیگر سخن، این اصطلاح، در مورد حدیثی به کار می‌رود که آخرین راوی آن، مذکور یا معلوم نباشد. و در بسیاری موارد، این اصطلاح، در معنایی عام‌تر استفاده می‌شود؛ یعنی هر حدیثی که از زنجیره سند آن، یک نفر یا بیشتر از یک نفر حذف شده باشد. بر اساس این معنا، حدیث مرسل شامل احادیث مقطوع، معضل، مرفوع و معلق^۱ نیز می‌گردد. (نک: مدیر شانه‌چی، ص ۱۱۰؛ سبحانی، ص ۱۰۵) به هر حال، شناخت احادیث مرسل، می‌تواند از آثار آشنایی با تاریخ زندگانی راویان باشد. نمونه‌های زیر، گویای این مهم است.

۱. مقطوع، حدیثی است که از تابعین نقل شود. معضل، یعنی حدیثی که از آغاز یا وسط زنجیره سند آن، دو نفر یا بیشتر پی‌درپی حذف گردیده باشد. مرفوع، در حدیثی است که از وسط یا انتهای سلسله سند آن، یک یا چند نفر از راویان آن افتاده باشد ولی محدث، به لفظ «رفع» تصریح نماید، مثل اینکه شیخ کلینی بگوید: عن علی بن ابراهیم عن أبيه رفعه إلى الصادق عليه السلام قال... و معلق، به حدیثی اطلاق می‌شود که از آغاز سلسله سند آن یک تن یا بیشتر از راویان آن افتاده باشد. (نک: مدیر شانه‌چی، ص ۸۸، ۸۹، ۱۱۲، ۱۱۳)

۱. از اموری که در منابع تاریخ و تفسیری اهل سنت، انعکاس وسیعی یافته و بسیاری از ایشان آن را امری مسلم پنداشته‌اند، داستان غرانیق است. براساس آن، چون پیامبر ﷺ با اجابت نشدن دعوتش از سوی قریش و رویگردانی آنان، روبه‌رو شد، این امر بر او دشوار آمد و در دل آرزو کرد خدا کاری کند که میان او و قومش، الفت و نزدیکی حاصل شود. این آرزو، در دل پیامبر بود تا اینکه سوره «النجم» نازل گردید. شیطان از آرزوی قلبی پیامبر، سوء استفاده کرد و پس از نزول آیات ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ (نجم ۵۳ / ۱۹ و ۲۰) جملات «تلك الغرانیق العلی و إن شفاعتهن لترجی»^۱ را بر زبان پیامبر جاری کرد. قریش چون شنیدند که پیامبر بتهای آنان را به نیکی یاد کرد، شگفت‌زده شده و مسرور گردیدند. ولی جبرئیل، بر پیامبر نازل شد و آن حضرت را بر این پیشامد، سرزنش نمود. (نک: طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱۷، ص ۱۳۱ - ۱۳۴، سیدمرتضی، تنزیه الانبیاء، ص ۱۰۶)

نخستین نکته در نقد سندی این قضیه، مرسل بودن آن است؛ چرا که براساس متن یاد شده، این داستان، در آغاز ظهور اسلام و در حضور عده‌ای از مسلمانان و مشرکان مکی رخ داده است، بنابراین، روایت بالا، آنگاه می‌تواند مسند باشد که سلسله سند آن، به یکی از صحابیان پیامبر ﷺ ختم شود که شاهد ماجرا بوده‌اند و حال آنکه سلسله سند به بعضی از تابعین منتهی می‌گردد.

ختم شدن سند برخی از روایات به ابن عباس نیز مشکل ارسال را حل نمی‌کند؛ زیرا ولادت وی، سه سال پیش از هجرت بوده است (ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۳) و بی‌گمان، چنین شخصی، نمی‌توانسته شاهد داستان غرانیق باشد.

براساس نقل طبری، داستان مزبور علاوه بر ابن عباس، به اشخاصی به نامهای محمد بن کعب قرظی، ابی‌العالیه، سعید بن جبیر، ضحاک، ابوبکر بن عبدالرحمن بن

۱. ایشان پرندگان سفید و بلند مرتبه‌ای هستند که به شفاعتشان امید می‌رود.



حارث و مجاهد، ختم می شود و با توضیحاتی که درباره ایشان می دهیم، روشن می شود، همه آنان از تابعین هستند، نه از صحابه.

محمد بن کعب قرظی: بنابر نقل ابن حجر، وی در آخر دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و در سال ۴۰ هجری زاده شده و از علی علیه السلام، ابن عباس، ابن مسعود و عمرو بن عاص روایت می کند. (ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۲) پس نمی توان او را از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله شمرد. حتی بعضی گفته اند که او از ابن عباس روایتی ننشیده و همه روایاتی که از شخصیت های نامبرده نقل می کند، مرسل اند. (همان)

ابوالعالیه: دو شخص صاحب این کنیه اند که نمی توان هیچ یک از آنها را صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله دانست. وی، یا زیاد بن فیروز است که به گفته ابن حبان، در شوال سال ۹۰ فوت کرده و به گفته ابن حجر از تابعین است. (همان، ج ۱۲، ص ۱۴۳) یا رفیع بن مهران است که باید وی را نیز از تابعین شمرد، زیرا دو سال پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورده و در دوران حکومت حجاج در سال ۹۳ و بنابر قولی در سال ۱۰۶ و براساس قول دیگری در سال ۱۱۱ در گذشته است. (همان، ج ۱۳، ص ۲۸۵)

عجلی گفته است: او از بزرگان تابعین است و بنابر نقل ابن حجر، ابوخلده می گوید: از ابی العالیه پرسیدم آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کردی؟ پاسخ داد: نه، من دو سه سال پس از وفات آن حضرت (به مدینه) آمدم. (همان)

ضحاک: برخی گفته اند: او هیچ حدیثی از صحابه ننشیده است و وقتی از مشاش پرسیده شد آیا ضحاک، حدیثی از ابن عباس شنیده، گفت: وی هرگز ابن عباس را ندیده است. (همان، ج ۴، ص ۴۵۳) اگر این سخن درست باشد، باید در تابعی بودن او هم شک کرد و به حسب احتمال، او را از تابعین تابعین شمرد.

سعید بن جبیر: وی از اشخاصی مانند ابن عباس، ابن زبیر و ابن عمر، روایت می کند و از طرفی، در شعبان سال ۹۵ در سن ۴۹ سالگی، به دستور حجاج، به شهادت رسیده (همان، ج ۱۲، ص ۱۲)، پس بی تردید از تابعین است.

ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث: وی نیز از اشخاصی چون پدرش، ابوهریره، عمار بن یاسر و عایشه روایت می‌کند و به گفته ابن سعد، در دوران زمامداری عمر به دنیا آمده و در جنگ جمل، به علت خردسالی اجازه حضور نیافته (همان، ص ۳۱)؛ پس وی نیز از تابعین شمرده می‌شود.

مجاهد: به احتمال نزدیک به یقین، مقصود از وی، مجاهد بن جبر مکی است که به گفته ابن حبان در سال ۲۱ و در دوران حکومت عمر به دنیا آمده و به گفته هیشم بن عدی، در سال ۱۰۰ در گذشته است و به همین سبب، ابو حاتم، حدیث او از عایشه را مرسل دانسته است. (همان، ج ۱۰، ص ۴۲ و ۴۳)

افزون بر ارسال، مشکل دیگر این روایات، ضعف سندی است. ابن حجر گفته است:

و جميع الطرق إلى هذه القصة - سوى طريق ابن جبر - إمّا ضعيف أو منقطع. (همان، ج ۸، ص ۳۳۳)

با توجه به آنچه گذشت، قاضی عیاض، حدیث غرائیق را به شدت مورد حمله قرار می‌دهد و در باره آن می‌نویسد: «هیچ یک از ناقلان احادیث صحیح، این روایت را گزارش نکرده و هیچ شخصی مورد وثوقی، آن را با سند سالم و متصل روایت نکرده است، چیزی که هست، مفسران و مورخان که در نقل هر امر شگفت‌انگیزی، حرص و ولع دارند و در پی یافتن هر مطلب سره و ناسره هستند، به گزارش آن اهتمام ورزیده‌اند.» (قاضی عیاض، ج ۲، ص ۱۲۵)

۲. شهید ثانی در مبحث رضاع، پس از نقل حدیثی از علی بن مهزیار از ابی جعفر علیه السلام (نک: کلینی، ج ۵، ص ۴۴۶) و اشاره به ضعیف بودن صالح بن ابی حماد^۱ که در سند آن واقع شده می‌نویسد: علاوه بر این، حدیث مزبور مرسل است؛ زیرا هرگاه «ابی جعفر» به صورت مطلق استعمال می‌شود، مقصود از آن امام باقر علیه السلام است و

۱. در ضعف و وثاقت این راوی اختلاف هست. (نک: معجم رجال الحديث، ج ۹، ش ۵۷۹۳) (ویراستار)

اینکه راوی حدیث، قول ابن شبرمه را در مقابل سخن امام آورده نیز قرینه این امر است؛ زیرا این شخص، در زمان آن حضرت می زیسته است و این در حالی است که ابن مهزیار، آن امام را درک نکرده است. (نک: شهید ثانی، ج ۷، ص ۲۶۹)

۳. صاحب کتاب جامع الرواة، در نقد حدیثی که آن را از حسین بن ابی علا و او از سعد اسکاف و وی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، می نویسد: به حسب ظاهر، این حدیث مرسل است؛ زیرا سعد اسکاف از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است (و امام علی علیه السلام را درک نکرده است). (اردبیلی، ج ۱، ص ۳۵۵)

۴. نیز وی پس از اشاره به روایتی که آن را از علی بن سیف از سلیمان بن عمرو و او از انس بن مالک نقل می کند، می گوید: این حدیث مرسل است؛ زیرا علی بن سیف از اصحاب امام رضا علیه السلام است و از نظر زمانی، فاصله زیادی با انس دارد. (همان، ص ۳۸۲)

۵. صاحب کتاب طرائف المقال، پس از یادکرد روایتی که آن را محمد بن ابی القاسم ماجیلویه از زیاد بن ابی حلال و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند، در اشاره به مرسل بودن آن می نویسد: واضح است که زیاد بن ابی حلال از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است و این شخص، تا زمان ماجیلویه که معاصر با ابن بابویه و هم طبقه او است، در قید حیات نبوده است. (جابلقی، ج ۲، ص ۵۷۸)

۶. آیت الله خویی ضمن اشاره به حدیثی که آن را شیخ طوسی در باب «مايجوز الصلاة فيه من اللباس و المكان» با سند خود از ایوب بن نوح، از حسن بن علی و شاء، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، (نک: طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۰۹) می نویسد: به حسب ظاهر، این حدیث مرسل است؛ زیرا حسن بن علی و شاء، امام صادق علیه السلام را درک نکرده، بلکه از این سخن او که: کنت مع أبي و أنا غلام فتعشينا عند الرضا علیه السلام (صدوق، من لايحضره الفقيه، ج ۲، ص ۸۹) استفاده می شود که وی در زمان امام رضا علیه السلام پسر بچه بوده است. (خویی، ج ۶، ص ۸۰)



گفتنی است، به عکس موارد یاد شده، گاه آشنایی با تاریخ راویان، در جلوگیری از توهّم ارسال نیز سودمند است.

برای نمونه، ابن داوود در رجال خود می نویسد: هرگاه موسی بن قاسم، روایتی را از حمّاد [و او از امام رضا (ع)] نقل نمود، نباید به توهّم اینکه حمّاد از اصحاب امام صادق (ع) است، روایت او را مرسله دانست؛ زیرا یا مقصود از حمّاد، حمّاد بن عثمان است که تا زمان امام رضا (ع) زندگی می کرده و از امام صادق و امام کاظم و امام رضا (ع) نقل حدیث کرده و یا منظور از او، حمّاد بن عیسی است که تا دوران امام جواد (ع) زنده بوده و در سنّ نود و اندی، هنگام غسل احرام در جحفه، غرق شده است. (ابن داوود، ص ۳۰۶-۳۰۷)

باید گفت که درنگ در تاریخ وفات وی نیز تأیید کننده سخن ابن داوود است. زیرا به تصریح نجاشی، حمّاد در سال ۲۰۹ و بنابر قولی در سال ۲۰۸ به دیار باقی شتافته، (نجاشی، ص ۳۷۰) و شهادت امام رضا و امام جواد (ع) نیز به ترتیب در سالهای ۲۰۳ و ۲۲۰ بوده است.

۳. شناخت تدلیس

مدلّس حدیثی است که در آن، عملی که موجب اعتبار روایت گردد، انجام شود؛ ولی در واقع، خود حدیث، دارای آن خصوصیت نباشد. این اصطلاح، از ماده تدلیس به معنای تخلیط و خدعه اخذ شده. گفتنی است، تدلیس، گاه از جهت سند و در برخی موارد از جهت مشایخ است. قسم نخست، چنان است که محدث، هنگام نقل روایت گوید: أخبر فلان، و وانمود کند خود، حدیث را از وی شنیده، در صورتی که یا وی را ملاقات نموده، ولی حدیث را از او نشنیده، یا اگرچه با وی معاصر بوده. ولی اصولاً وی را ملاقات ننموده است. (نک: مدیر شانه چی، ص ۱۱۵)

و قسم دوم مانند اینکه از سلسله سند، کسی را که ضعیف است حذف کند تا حدیث را در شمار احادیث مقبول درآورد، یا اینکه نام مشهور شیخ حدیث را



نیاورده و با کنیه یا لقب غیر مشهورش، حدیث را از او نقل کند. (نک: همان، ص ۱۱۶؛

سبحانی، ص ۱۱۲)

حدیثی را که شخص مدلس نقل می‌کند، فاقد اعتبار می‌دانند؛ زیرا چه بسا آن را از شخص ضعیف و راوی غیر قابل اعتماد شنیده باشد، به گونه‌ای که اگر واقع امر بر ما روشن بود، آن را کنار می‌گذاشتیم.

به همین سبب، برخی از عالمان رجال و حدیث، به این نکته تأکید کرده‌اند که شخص مدلس، هر چند ثقه باشد، مادامی که به «سمعت» یا «حدثنی» تعبیر نکند، نمی‌توان به حدیث او استدلال نمود. (نک: ابن حبان، الثقات، ج ۱، ص ۱۲، مزّی، ج ۱، ص ۱۶۴) از همین رو، شمس‌الدین ذهبی، از حسن بن ابی الحسن یسار، به نیکی بسیار یاد می‌کند و او را چنین می‌ستاید: حافظ، علامة، من بحور العلم، فقیه النفس، کبیر الشان، عديم النظر، ملیح التذکیر، بلیغ الموعظه، رأس فی کل خیر. با وجود این، درباره او می‌نویسد: هو مدلس فلا یحتج بقوله فی [عن] من لم یدرکه: او مدلس است؛ بنابراین نمی‌توان به نقل قول او از کسانی که آنان را درک نکرده است، استدلال نمود. (ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷۲)

یکی از راههای مهم پی بردن به احادیث مدلس، آشنایی با تاریخ زندگانی راویان آنهاست. توجه به نمونه‌های زیر در این جهت سودمند است.

۱. صاحب الجرح و التعديل، در اشاره به مدلس بودن حجاج بن ارطاة، به یادآوری این سخن از محدثان اهل سنت می‌پردازد که وی، از اشخاصی مانند زهری، محمد بن عبیدالله عزمی، هشام بن عروه و عکرمه، نقل حدیث می‌کند؛ در حالی که آنان را ملاقات نکرده است. (رازی، ج ۳، ص ۱۵۶)

مزّی نیز در سخنی مشابه، بر مدلس بودن این راوی، صحه می‌گذارد. (نک: مزّی، ج ۵، ص ۴۲۵)

۲. به گفته ابن حبان، با وجودی که عبدالعزیز بن جریح، از فقهای مکه است، ولی

چون هیچ حدیثی از صحابه نشنیده است، بنابراین هر آنچه از عایشه نقل می‌کند، در زمره احادیث مدلس است [چون او را درک نکرده] و از او حدیثی نشنیده است.

(ابن حبان، مشاهیر علماء الامصار، ص ۲۳۰)

۳. نیز به گفته ابن حبان، عبد الجبار بن وائل در زمانی که مادرش، به او حامله بوده، پدر خود را از دست داده است، پس هر آنچه از پدرش نقل می‌کند، حدیث مدلس است. (همان)

۴. شمس الدین ذهبی می‌گوید: محمد بن مسلم بن تدرس، از شخصیهایی مانند ابن عباس، ابن عمر، جابر، عایشه و سعید بن جبیر، نقل حدیث می‌کند. سپس در اشاره به مدلس بودن او می‌نویسد: فکر نمی‌کنم وی عایشه را ملاقات کرده باشد [زیرا] به گفته فلاس و دیگران، این شخص در سال ۱۲۸ در گذشته است. (ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۷)

باید گفت: وی از سعید بن جبیر نقل حدیث می‌کند که در سال ۹۵ هجری در سن ۴۹ سالگی به شهادت رسیده و در زمره تابعین است؛ بنابراین بسیار بعید است هیچ یک از صحابه را درک کرده و از آنان حدیث شنیده باشد.

از امور همگون با تدلیس خلط است؛ بلکه براساس مفهوم عامی که برخی برای تدلیس در نظر گرفته و آن را به معنای «ما أخفی عیبیه» دانسته‌اند (نک: مدیر شانه‌چی، ص ۱۱۵)، خلط یکی از مصادیق آن به شمار می‌رود. بی تردید، آشنایی با تاریخ راویان، در شناخت این امر نیز بسیار سودمند است.

از همین رو، آیت الله خویی بخشی از سخن شیخ محمود حمصی درباره ابن ادریس را تأیید می‌کند که: إن ابن ادریس مَخْلَطٌ لَا يَعْتَمِدُ عَلَى تَصْنِيفِهِ. (نک: ابن بابویه، ص ۱۱۳؛ حرّ عاملی، ج ۲، ص ۲۴۳) و اما بر بخش دیگری از آن اشکال می‌کند و می‌نویسد:

اینکه ابن ادریس در برخی موارد، دچار خلط شده، جای شک نیست. این واقعیت به وضوح از روایاتی که او از کتاب ابان بن تغلب انتخاب نموده و در مستطرفات خود آورده، دانسته می‌شود. وی در این تألیف، روایاتی را



گزارش می‌کند که آنها را ابان، به نقل از تعدادی اشخاص و آنان، از امام صادق علیه السلام نقل نموده‌اند، و حال آنکه این اشخاص، یکی دو طبقه، از ابان، متأخر هستند و خود وی در دوران امام صادق علیه السلام در گذشته است، پس چگونه می‌تواند از آنان، نقل حدیث کند؟ از دیگر مواردی که ابن‌ادریس به روشنی، دچار خلط شده آن است که در مستطرفات خود روایاتی از کتاب سیاری نقل می‌کند و می‌گوید اسم این شخص، ابو عبدالله و وی از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیه السلام است، و حال آنکه نام این شخص، احمد بن محمد بن سیار ابو عبدالله و از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام است و ممکن نیست از امام کاظم و امام رضا علیه السلام نقل حدیث کند. اما این سخن شیخ حمصی در مورد ابن‌ادریس که «لا یعتمد علی تصنیفه» درست نیست؛ زیرا این شخصیت، از اکابر علما و از محققین ایشان است و اعتماد نمودن بر کتاب او، تا وقتی که خلاف آن ثابت نشده، مانعی ندارد. (خوبی، ج ۱۶، ص ۶۷-۶۸)

۴. شناخت راویان مشترک

اصطلاح «مشترک» گاه در مورد راوی و گاه، برای قسمی از حدیث به کار می‌رود. در فرض دوم، مقصود از آن، حدیثی است که برخی از رجال سند آن، بین ثقه و غیر ثقه، مشترک باشد. به دیگر سخن، از راویان آن، یک نفر یا بیشتر، همانم با دیگری باشد، به گونه‌ای که اشتراک در اسم، موجب تردید در وثاقت حدیث گردد. (نک: مدیر شانه‌چی، ص ۱۰۶)

آگاهی از تاریخ و طبقه راوی، کمک فراوان به رفع ابهام در این زمینه می‌کند. شیخ حسن، صاحب معالم در بیان این واقعیت می‌نویسد:

یوجد فی کثیر من الأسانید أسماء مطلقة مع اشتراكها بین الثقة و غیره. و هو مناف للصحة فی ظاهر الحال... و للتضلع من معرفة الطبقات فی ذلك أثر عظیم.

در بسیاری از سندها، نامهایی یافت می‌شود که مطلق هستند و میان ثقه و غیر ثقه اشتراک دارند و این امر، به حسب ظاهر، در تنافی با صحیح بودن روایت است. و آگاهی و شناخت همه جانبه نسبت به طبقات راویان، اثر بزرگی در رفع این مشکل دارد. (زین‌الدین، ج ۱، ص ۳۴-۳۵)

در این زمینه نیز یادآوری چند نمونه سودمند است.

۱. شیخ طوسی ضمن بحث از وضعیت رجالی جابر بن عبدالله انصاری، به این نکته اشاره می‌کند که این نام بین دو نفر مشترک است: جابر بن عبدالله بن عمرو بن حزام و جابر بن عبدالله بن رثاب. این امر سبب شده است شماری از اشخاص بی‌مهارت در دانش رجال - بلکه برخی از ماهران در این دانش مانند ابو عبدالله ذهبی که از عامّه است - دچار ابهام و شبهه شوند. سپس وی، با پیش کشیدن برخی مباحث تاریخی پیرامون این دو راوی، به تبیین وضعیت آنان می‌پردازد. (نک: طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۰۵)

۲. شیخ حسن صاحب معالم و به تبع وی، صاحب جامع الرواة اشاره می‌کند که محمد بن اسماعیل، نامی است مشترک میان هفت نفر به نامهای: محمد بن اسماعیل بن بزيع، محمد بن اسماعیل برمکی، محمد بن اسماعیل زعفرانی، محمد بن اسماعیل کنانی، محمد بن اسماعیل جعفری، محمد بن اسماعیل صیمری قمی و محمد بن اسماعیل بلخی. سه نفر نخست، ثقه و چهار نفر دیگر، مجهول هستند. آنگاه با بهره‌گیری از برخی قرائن، از جمله امامهایی که این راویان ملاقات نموده‌اند و نیز تاریخ وفات برخی از آنان، به تفکیک و تبیین وضعیت آنان می‌پردازد. (نک: زین‌الدین، ج ۱، ص ۴۴-۴۵؛ اردبیلی، ج ۲، ص ۷۱-۷۲)

۳. مرحوم بحر العلوم هنگام طرح برخی از فوائد رجالی، به نقل از برخی بزرگان مانند شهید ثانی، علامه مجلسی و والدش، به مشترک بودن احمد بن محمد میان گروهی از راویان از جمله احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد، احمد بن محمد بن ابی نصر، اشاره می‌کند. سپس با عبارت یتمیز عند الإطلاق بقرائن

الزمان، رجوع به قرائن زمانی را راه تمییز آنان معرفی می‌کند. (بحرالعلوم، ج ۱، ص ۴۳۳، نیز ج ۴، ص ۱۳۹۰) مرحوم کلباسی نیز همین شیوه را جهت تشخیص راویان یاد شده مورد توجه قرار می‌دهد. (کلباسی، ج ۱، ص ۶)

۴. نیز مرحوم بحرالعلوم اشاره می‌کند که محمد بن یحیی، هرگاه به صورت مطلق، استعمال شود، بین چندین نفر از جمله محمد بن یحیی عطار قمی، محمد بن یحیی خزّاز، محمد بن یحیی بن سلیمان مشترک است. سپس راه برون رفت از ابهام را رجوع به قرائن زمانی می‌داند و می‌نویسد: و تَمِيزُهُم بِالطَّبَقَةِ. (بحرالعلوم، ج ۳، ص ۱۶۷)

۵. شناخت وضعیت اعتقادی راوی هنگام نقل حدیث

جمعی از راویان حدیث در برهه‌هایی از حیات خود، دچار انحراف فکری و عقیدتی شده‌اند. به این دلیل، دانشمندان در مقام عمل به روایات این گروه، احتیاط می‌کنند و در مورد آنچه آنان در زمان انحراف نقل نموده‌اند، درنگ می‌کنند. فرق‌گذاری میان منقولات آنان از این حیث، بدون آشنایی با تاریخ زندگیشان میسر نیست. شیخ طوسی، در اشاره به روایات دسته‌ای از این گروه یعنی «غالیان» می‌نویسد:

چنانچه روایاتی تنها توسط اینان گزارش شده، [باید در مورد آنان بررسی شود]. اگر کسانی باشند که دوران استقامت فکری آنان و دورانی که دچار غلو شده‌اند، معلوم و مشخص باشد، می‌توان به آن دسته از روایاتی که در زمان استقامت فکری نقل کرده‌اند، عمل نمود و روایاتی را که در مقطع انحراف گزارش کرده‌اند، کنار نهاد. به همین سبب، عالمان شیعه، به احادیثی که ابوالخطاب، محمد بن ابی‌زینب، پیش از انحراف فکری نقل نموده، عمل کرده و احادیث منقول از او پس از انحراف را کنار نهاده‌اند. و هم‌چنین است در مورد احمد بن هلال عبرتایی و ابن غدافر و دیگر غالیان. (طوسی، عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲)

نیز وی، هنگام بحث از فارس بن حاتم، اشاره می‌کند که وی، به همراه برادرش،

نامه‌ای به ابوالحسن ثالث علیه السلام نوشت و پرسید: «عَمَّنْ أَخَذَ مَعَالِمَ دِیْنِی؟» می‌نویسد: وی غالی و مورد لعنت امام هادی علیه السلام قرار گرفت و [چون] این مکاتبه در زمانی صادر شده که وی، از استقامت فکری برخوردار بوده، [می‌تواند معتبر باشد]. (همان)

با عنایت به همین نکته است که مرحوم شیخ علی خاقانی به این سخن مرحوم بهبهانی که: «لَعَلَّ الرِّوَايَاتِ عَمَّنْ لَمْ یَكُنْ مُؤْمِنًا ثُمَّ آمَنَ، أَخَذَتْ حَالَ إِيْمَانِهِ» (بهبهانی، ص ۷) خرده می‌گیرد و می‌نویسد: «در این زمینه، صرف احتمال کافی نیست، زیرا شرط قبول و حجیت روایت - که عدالت راوی است - بدین وسیله محرز نمی‌شود، چرا که احتمال دارد تعدیل و استقامت راوی، مربوط به زمان پیش از نقل روایت باشد و او در زمان نقل، مستقیم‌الفکر و عادل نبوده باشد.» (خاقانی، رجال خاقانی، ص ۲۴۸)

آگاهی از تاریخ استقامت و انحراف راوی، در مسئله تعارض جرح و تعدیل او نیز سودمند است؛ چنان‌که مرحوم کلباسی با توجه به همین امر، مشکل تعارض جرح و تعدیل درباره برخی از راویان را حل کرده و نوشته است:

انَّ الْمُؤْتَقَ ذَكَرَ أَيَّامَ اسْتِقَامَتِهِ وَأَشَارَ إِلَى زَمَانِ رَوَايَتِهِ فِيهَا. وَ الْجَارِحَ نَظَرَ إِلَى أَيَّامِ انْحِرَافِهِ. فَكُلٌّ مِنْهُمَا فِي مَحَلِّهِ.

توثیق‌کننده راوی، توجه به ایام استقامت او داشته و به روایت او در این برهه، اشاره نموده و کسی که وی را جرح نموده، این کار را با عنایت به دوران انحراف او انجام داده؛ بنابراین هردو کار، در جای خود درست است. (کلباسی، ج ۱، ص ۱۵۵)

۶. تقویت و تثبیت جایگاه حدیث

کوتاهی فاصله میان منبع نقل حدیث و زمان معصوم علیه السلام از اموری است که احتمال وقوع برخی کاستیها در سند یا متن حدیث را کاهش می‌دهد و به تقویت بیشتر آن می‌انجامد. اهتمام محققان به رجوع به منابع دست اول و بهره‌برداری از مصادر اولیه نیز بر همین اساس، ارزیابی می‌شود. این امر بدون آگاهی از تاریخ

تدوین منابع حدیثی، امکان‌پذیر نیست. نمونه‌های ذیل، گویای این واقعیت است:

۱. سید ابن طاووس، از مقنعه شیخ مفید نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «أَنْزَلَ اللَّهُ أَنَّ مِنْ شَقَاءِ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ الْأَعْمَالَ ثُمَّ لَا يَسْتَخِيرُنِي.» (شیخ مفید، ص ۲۱۷) سپس به منظور نشان دادن اصالت و تقویت جایگاه آن، می‌نویسد: این حدیث را در یکی از اصول حدیثی اصحاب یافتیم که تاریخ کتابت آن، ربیع الآخر سال ۳۱۴ بود. (ابن طاووس، فتح الابواب، ص ۱۳۲)

۲. همو یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام را از کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق نقل می‌کند که در نهج البلاغه نیامده، سپس می‌نویسد: «تاریخ نگارش معانی الاخبار بر تاریخ ولادت سید رضی، مؤلف کتاب نهج البلاغه، تقدّم دارد؛ زیرا ولادت سید مرتضی - برادر بزرگ‌تر سید رضی - در رجب سال ۳۵۵ و تاریخ ولادت سید رضی، سال ۳۵۹ و وفات او در محرم سال ۴۰۶ بوده است، حال آنکه تاریخ نگارش معانی الاخبار [بلکه] تاریخ درگذشت مؤلف این کتاب، مقدّم بر تاریخ ولادت سید مرتضی است.» (همو، الطرائف، ج ۲، ص ۴۲۰)

البته با توجه به اینکه شیخ صدوق، در سال ۳۸۱ وفات نموده است، در سخن پایانی ابن طاووس، کمی مسامحه دیده می‌شود. ولی اصل استدلال، صحیح است. ۳. نیز وی پس از اشاره به روایاتی در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام می‌نویسد: «این روایات را در نسخه‌ای بسیار عتیقه دیدم که تاریخ کتابت آن، ماه رمضان سال ۲۲۹ بود.» (همو، یقین، ص ۲۲۹)

۴. شیخ کلینی در صدر اخبار مربوط به زندگانی معصومین علیهم السلام می‌نویسد: «پیامبر صلی الله علیه و آله در ظهر روز دوازدهم ربیع‌الاول سال عام الفیل و بنابر روایتی، هنگام طلوع فجر آن روز به دنیا آمد و مادر ایشان در ایّام تشریق و کنار جمره وسطی و در خانه عبدالله بن عبدالمطلب، باردار آن حضرت شد.» (کلینی، ج ۱، ص ۴۳۹)

مرحوم مجلسی پس از نقل این روایات، نقدگونه‌ای از سوی شهیدثانی و برخی

دیگر می‌آورد که لازمه نقل مرحوم کلینی - که باردار شدن مادر آن حضرت در ایام تشریق و ولادت ایشان در ربیع الاول بوده - آن است که مدّت حمل پیامبر، یا سه ماه و یا یک سال و سه ماه باشد، و حال آنکه بنا بر اتفاق فقهای ما، مدّت حمل، کمتر از شش ماه و بیش از یک سال واقع نمی‌شود. سپس مرحوم مجلسی در پاسخ اشکال ایشان می‌نویسد: «ذلك مبني على النسي الذي كانوا يفعلونه في الجاهلية، وقد نهى الله تعالى عنه وقال: إنما النسي زيادة في الكفر.» (مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۵۲)

مقصود وی آن است که اشکال فوق، با توجه به نسیء (تغییر و تأخیری که مشرکان جاهلی در ماههای سال قمری ایجاد می‌کردند و قرآن، ضمن آیه إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا... (توبه ۹ / ۳۷) به آن اشاره کرده است) قابل حل است.

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه، نوشته است: «شیوء مشرکان جاهلی آن بود که مراسم حج را دو سال در ذی حجه، دو سال در محرم، دو سال در صفر و همین‌طور در ماههای دیگر انجام می‌دادند تا اینکه حج قبل از حجة الوداع، در ماه ذی قعدة و آخرین حج پیامبر ﷺ یعنی حجة الوداع در ماه ذی حجه واقع شد و اینجا بود که آن حضرت، ضمن خطبه‌ای فرمود: «ألا وإن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض، السنة اثنا عشر شهراً، منها أربعة حرم، ثلاث متواليات: ذو القعدة، ذو الحجة والمحرم، ورجب مضر، الذي بين جمادى وشعبان.» مقصود پیامبر ﷺ آن بود که ماههای حرام به جایگاه خود و حج به ذی حجه بازگشت، و نسیء باطل گردید. (طبرسی، ج ۵، ص ۵۴)

نتیجه

می‌توان در ارزیابی و نقد و بررسی اسناد و متون روایات، افزون بر استفاده از اقوال دانشمندان رجال و جرح و تعدیل و توصیفی که توسط آنان انجام گرفته، از قرائن و شواهد زمانی و واقعیتهای تاریخی نیز بهره گرفت. وجود مثالها و نمونه‌های



متعدد در عرصه‌های گوناگون رجالی و حدیثی، می‌رساند که آشنایی با مقاطع زندگی راویان و وقوف بر طبقات و آگاهی از مشایخ و شاگردان آنان، کمک شایانی به شناخت طبقات احادیث، پی بردن به ارسال روایات یا وجود تدلیس در آنها می‌کند؛ همچنان که می‌توان از این طریق، به تفکیک میان راویان مشترک نائل آمد و راویان مورد وثوق را از غیر آنان، تمییز داد. حصول آگاهی به وضعیت اعتقادی راوی هنگام نقل حدیث و تقویت و تثبیت جایگاه روایت نیز از فوائد آشنایی با تاریخ است.



منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی عاصم. الآحاد و المثانی. تحقیق: باسم فیصل الجوابره، دار الداریه، ۱۴۱۱ ق.
۲. ابن اثیر. اسد الغابه. تهران: مکتبه الاسلامیه.
۳. ابن جوزی، علی. الموضوعات. عربستان: المکتبه السلفیه، ۱۳۸۶ ق.
۴. ابن حبان، محمد. الثقات. حیدرآباد دکن: مؤسسه الكتب الثقافیه، ۱۳۹۳ ق.
۵. صحیح ابن حبان ابن بلبان. مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ ق.
۶. مشاهیر علماء الامصار. دار الوفاء، ۱۴۱۱ ق.
۷. ابن حجر عسقلانی. تهذیب التهذیب. بیروت: دار الصادر، ۱۳۲۷ ق.
۸. فتح الباری بشرح البخاری.
۹. ابن داود، تقی الدین. رجال ابن داود. نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۲ ق.
۱۰. ابن طاووس، علی بن موسی. الطرائف. قم: چاپخانه خیام، ۱۴۰۰ ق.
۱۱. فتح الابواب. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. الیقین. قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۱۳ ق.
۱۳. ابوری، محمود. اضواء علی السنه المحمدیه ﷺ. قم: دارالکتب الاسلامی.
۱۴. اردبیلی، محمد علی. جامع الرواه. قم: مکتبه المحدثی.
۱۵. بحر العلوم، سید مهدی. الفوائد الرجالیه. تهران: مکتبه الصادق علیهم السلام، ۱۳۶۳ ق.
۱۶. بهبهانی، وحید. الفوائد الرجالیه.
۱۷. بیهقی، احمد بن حسین. السنن الکبری. بیروت: دار الفکر.
۱۸. جابلقی، سید علی اصغر. طرائف المقال. قم: کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۱۰ ق.
۱۹. حر عاملی، محمد حسن. امل الآمل. قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۲۰. حسن بن زین الدین. منتقى الجمال فی احادیث الصحاح والحسان. قم: نشر اسلامی، ۱۴۰۲ ق.
۲۱. خاقانی، علی. رجال خاقانی. قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.



۲۲. خویی، سید ابوالقاسم. معجم رجال الحديث. ۱۴۱۳ ق.
۲۳. ذهبی، شمس الدین. تذکره الحفاظ. مکتبه الحرم المکی.
۲۴. _____ سیر اعلام النبلاء. بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.
۲۵. رازی، محمد بن ادریس. الجرح و التعديل. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۱ ق.
۲۶. سبحانی، جعفر. حدیث شناسی. قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۷ ش.
۲۷. _____ کلیات فی علم الرجال. قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۲۸. سید مرتضی. تنزیه الانبیاء. قم: انتشارات شریف رضی، ۱۲۵۰ ق.
۲۹. شهید ثانی، زین الدین. مسالك الافهام. قم: موسسه پاسدار اسلام، ۱۴۱۶ ق.
۳۰. صدوق، محمد بن علی. معانی الاخبار. قم: نشر اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۳۱. _____ من لا یحضره الفقیه. قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۳۲. طبری، محمد بن جریر. جامع البیان عن تاویل القرآن. مصر: مطبعه مصطفى البابي، ۱۳۷۳ ق.
۳۳. طریحی، فخر الدین. مجمع البحرين. بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق.
۳۴. طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الاحکام. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳۵. _____ اختیار معرفه الرجال. قم: موسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. _____ عده الاصول. قم: موسسه آل البيت علیه السلام.
۳۷. عاملی، سید جعفر مرتضی. الصحيح من سیره النبی الاعظم علیه السلام. بیروت: دار الهادی، ۱۴۱۵ ق.
۳۸. علی بن بابویه، منتجب الدین. الفهرست. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۶ ش.
۳۹. قاضی عیاض، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى. بیروت: دار الفكر، ۱۴۰۹ ق.
۴۰. کلباسی، ابو الهدی. سماء المقال فی علم الرجال. قم: موسسه ولی عصر (عج)، ۱۴۱۹ ق.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۴۲. مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار. بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۴۳. مدیر شانه‌چی، کاظم. درایه الحديث. قم: نشر اسلامی، ۱۳۸۱ ش.
۴۴. _____ علم الحديث. قم: نشر اسلامی، ۱۳۸۱ ش.

۴۵. مزّی، یوسف. تهذیب الکمال. تحقیق: بشار عواد معروف، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ق.

۴۶. مفید، محمّد. المقنعه. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۴۷. نجاشی، احمد بن علی. رجال نجاشی. قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۴۸. نووی، یحیی. شرح صحیح مسلم. بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

۴۹. نیشابوری، مسلم بن حجاج. صحیح مسلم. بیروت: دار الفکر.